

حق تعیین سرنوشت در آئینه حقوق بین الملل

دفتر اول: حق تعیین سرنوشت خارجی

تألیف:

دکتر ستار عزیزی

سرشناسه	عزیزی، ستار، ۱۳۵۶
عنوان و نام پدیدآور	حق تعیین سرنوشت در آئینه حقوق بین‌الملل/تالیف ستار عزیزی.
مشخصات نشر	همدان؛ دانشگاه بوعلی سینا، انتشارات، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	ج ۲؛ جدول، ۴۸۴ صفحه
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۲۸-۴۴۴-۴، ریال، ۱۲۰۰۰۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۳۹۹-۴۱۳.
یادداشت	نمایه
مندرجات	ج ۱. حق تعیین سرنوشت خارجی. ج ۲. حق تعیین سرنوشت داخلی
موضوع	حقوق بین‌الملل
موضوع	International Law
شناسه افزوده	دانشگاه بوعلی سینا، انتشارات
رده بندی کنگره	KZ۱۲۶۹
رده بندی دیویی	۳۴۱/۲۶
شماره کتاب‌شناسی ملی	۸۵۳۷۴۳۱
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی	فیبیا



عنوان: حق تعیین سرنوشت در آئینه حقوق بین‌الملل؛ دفتر اول: حق تعیین سرنوشت خارجی
مؤلف: دکتر ستار عزیزی
طراح جلد و صفحه‌آرا: مهندس فاطمه خانی
ناشر: مرکز نشر دانشگاه بوعلی سینا
مدیر مرکز نشر: دکتر محمدجواد یداللهی فر
چاپخانه: روشن
صفحه و قطع: ۴۸۴ وزیری
نوبت چاپ: اول
تیراژ: ۱۰۰۰
قیمت: ۱۲۰۰۰۰۰ ریال
تاریخ انتشار: ۱۴۰۰
شماره کتاب: ۴۸۲-الف
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۸-۳۴۴-۴

کلیه حقوق برای مرکز نشر دانشگاه بوعلی سینا محفوظ است

- مراکز فروش در همدان: ۱. دانشگاه بوعلی سینا، مرکز نشر دانشگاه تلفکس: ۰۸۱۱-۸۲۹۱۲۷۶
۲. خیابان شهید حسین فهمیده، روبروی پارک مردم، فروشگاه مرکز نشر
۳. خیابان مهدیه روبروی خانه معلم - انتشارات دانشجو
- نماینده‌گی فروش در تهران: ۱. موسسه کتابیران، میدان انقلاب، خیابان لبافی‌نژاد غربی (بعد از چهار راه کارگر جنوبی)، بعد از فروشگاه شیلات، پلاک ۳۳۷ تلفن: ۶۶۹۲۶۸۷-۶۶۹۲۴۱۶
۲. نوپردازان، میدان انقلاب، خیابان لبافی‌نژاد، بین ۱۲ فروردین و اردیبهشت، پلاک ۲۰۶ تلفن: ۶۶۹۴۴۰۹-۶۶۹۱۱۷۳

مقدمه کتاب.....	۱
-----------------	---

مبانی و مفاهیم حق تعیین سرنوشت

گفتار اول: تحلیل ماهیت حق تعیین سرنوشت در منظومه‌ی حقوق بشر.....	۲
۱-۱: از منظر فردی یا جمعی بودن.....	۳
۱-۲: جنبه‌ی سلبی و ایجابی.....	۵
گفتار دوم: مفهوم مردم.....	۸
بند اول: تعریف سرزمینی.....	۱۰
بند دوم: تعریف هویت‌محور.....	۱۴
۱- معنای واژه مردم در منشور سازمان ملل متحد.....	۱۸
۲- معنای واژه‌ی مردم در دیگر اسناد بین‌المللی.....	۲۳

بخش اول: حق تعیین سرنوشت در وضعیت استعماری

فصل اول: تعریف سرزمین مستعمره و دلایل و انگیزه‌های پیدایش استعمار

گفتار اول: تعریف سرزمین مستعمره.....	۲۹
بند اول: فاصله‌ی جغرافیایی.....	۳۰
بند دوم: تمایز فرهنگی/قومی.....	۳۴
گفتار دوم: عوامل، دلایل و انگیزه‌های استعمارگری.....	۳۵
بند اول: حرص و آز در تملک بیشتر سرزمین و کسب فضای حیاتی.....	۳۶
بند دوم: متمدن‌سازی ساکنان سرزمین‌های مستعمره.....	۳۹
بند سوم: تبلیغ مسیحیت.....	۴۴
بند چهارم: کسب درآمد و تجارت.....	۴۵
بند پنجم: تامین نیروی انسانی و سرباز جهت شرکت در جنگ‌های مختلف.....	۵۰
بند ششم: ضعف اخلاقی مردم بومی در پذیرش استعمار.....	۵۰

فصل دوم: روند تاریخی ظهور حق تعیین سرنوشت در وضعیت استعماری

گفتار اول: دوران پس از صلح وستفالی تا آغاز جنگ جهانی اول.....	۵۳
بند اول: صلح وستفالی تا استقلال ایالات متحده آمریکا.....	۵۴
بند دوم: استقلال ایالات متحده آمریکا.....	۵۶
بند سوم: استقلال کشورهای آمریکای لاتین.....	۶۱
بند چهارم: استقلال برخی کشورهای اروپایی.....	۶۷
گفتار دوم: دوران جنگ جهانی اول.....	۷۳

- بند اول: نقش سوسیالیسم و دیدگاه‌های لنین در توسعه‌ی حق تعیین سرنوشت ۷۶
- بند دوم: نقش ویلسون در توسعه‌ی حق تعیین سرنوشت ۸۵
- گفتار سوم: دوران جامعه ملل ۹۴
- بند اول: سرزمین‌های تحت قیمومت ۹۸
- الف: سرزمین‌های تحت قیمومت گروه A ۹۹
- ب: سرزمین‌های تحت قیمومت گروه B ۹۹
- ج: سرزمین‌های تحت قیمومت گروه C ۱۰۰
- بند دوم: آثار و ماهیت حقوقی سیستم قیمومت ۱۰۱
- گفتار چهارم: دوران سازمان ملل متحد ۱۰۶
- بند اول: دولت‌های استعمارگر در آستانه‌ی تشکیل ملل متحد و سرزمین‌های تحت
سلطه‌ی آنها ۱۰۷
- ۱-۱: استعمار آفریقا ۱۰۸
- ۱-۲: استعمارگری فرانسه ۱۱۰
- ۱-۳: استعمارگری بریتانیا ۱۱۴
- بند دوم: پیشینه‌ی طرح حق تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد ۱۱۷
- بند سوم: پیشینه‌ی طرح حق تعیین سرنوشت در میثاقین ۱۲۳
- بند چهارم: عملکرد مجمع عمومی در تفسیر مترقیانه‌ی اصل تعیین سرنوشت ۱۲۸
- ۱-۱: سرزمین‌های تحت قیمومت ۱۲۹
- ۲-۱: سرزمین‌های غیر خودمختار ۱۳۵
- ۱-۲-۱: تسری حق تعیین سرنوشت به سرزمین‌های غیر خودمختار و تعیین این
سرزمین‌ها توسط مجمع عمومی ۱۳۷
- ۱-۲-۲: الزام به ارائه‌ی گزارش و تعیین مرجع ناظر و رسیدگی‌کننده به گزارشات دول
استعمارگر ۱۵۱
- ۲- عناصر و مولفه‌های مورد نیاز جهت خروج از فهرست سرزمین‌های غیر خودمختار ۱۵۷
- ۲-۱: تبدیل سرزمین غیر خودمختار به دولتی مستقل ۱۶۱
- ۲-۲: «اتحاد داوطلبانه» با یک دولت مستقل ۱۶۴
- ۳-۲: «انضمام» و الحاق به یک دولت مستقل ۱۶۴
- ۳- شناسایی حق جنبش‌های آزادی‌بخش به دریافت کمک از سایر دولت‌ها ۱۶۶

فصل سوم: نقد عملکرد مجمع عمومی در تعریف سرزمین مستعمره و پذیرش مرزهای

غیر تطبیقی

گفتار اول: معیار سیاسی مجمع عمومی و عملکرد گزینشی در تعیین سرزمین‌های مستعمره... ۱۷۴

گفتار دوم: مرزهای تصنعی و غیر تطبیقی ناشی از استعمار... ۱۸۳

جمع بندی... ۱۹۱

بخش دوم: حق تعیین سرنوشت در وضعیت غیر استعماری

بحث مقدماتی: جلوه‌های مختلف تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیر استعماری... ۱۹۶

بند اول: ادغام و اتحاد دولت‌ها... ۱۹۷

بند دوم: فروپاشی دولت و یا جداسدن بخشی از آن با توافق حکومت مرکزی... ۲۰۲

۱- فروپاشی دولت... ۲۰۲

۲- جدا شدن با توافق حکومت مرکزی... ۲۰۴

۲-۱: پذیرش حق بر جداسدن در قانون اساسی... ۲۰۵

۲-۲: پذیرش ضمنی حق بر جدایی با مراجعه به همه‌پرسی... ۲۰۹

۲-۳: جدا شدن متعاقب توافق صلح میان دولت مرکزی و گروه جدایی طلب... ۲۱۵

بند سوم: جدا شدن بخشی از دولت و الحاق آن به دولت دیگر... ۲۱۸

بند چهارم: جدایی بدون اخذ موافقت حکومت مرکزی... ۲۱۹

فصل اول: نظریه ابتدایی حق بر جدایی

گفتار اول: توضیح نظریه... ۲۲۳

بند اول: انگیزه‌ها و دلایل جوامع فروملی برای تشکیل دولت مستقل... ۲۲۷

بند دوم: ادله طرفداران نظریه حق مطلق بر جدایی از منظر فلسفه سیاسی... ۲۳۳

۲-۲: جایگاه نظریه حق مطلق بر جدایی در مقررات حقوق بین‌الملل... ۲۳۸

گفتار دوم: نقد نظریه حق مطلق بر جداسدن... ۲۴۰

فصل دوم: نظریه ممنوعیت مطلق حق بر جدایی

گفتار اول: توضیح نظریه... ۲۴۹

۱- رویه دولت‌ها... ۲۴۹

۲- عدم پذیرش جدایی یک‌جانبه در قطعنامه‌های ارکان مختلف سازمان ملل متحد... ۲۵۶

۳- نظریه علمای حقوق... ۲۶۱

۴- رویه قضایی... ۲۶۸

۴-۱: نظریه کمیسیون حقوق دانان جامعه ملل در قضیه جزایر آلاند... ۲۶۹

- ۲-۴: رویه کمیته‌های معاهداتی حقوق بشر ۲۷۲
- ۴-۳: رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری به این نظریه ۲۷۵
- ۴-۳-۱: اعمال اصل ثبات مرزها در مورد سرزمین‌های استعماری ۲۷۹
- ۴-۳-۲: اصل ثبات مرزها در مورد سرزمین‌های غیر استعماری ۲۸۷
- ۴-۳-۲-۱: اصل ثبات مرزها در مورد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ۲۸۷
- ۴-۳-۲-۲: اصل ثبات مرزها در مورد جمهوری‌های یوگسلاوی سابق ۲۸۸
- ۴-۳-۲-۳: اصل ثبات مرزها در مورد تقسیم چکسلواکی ۲۸۹
- گفتار دوم: نقد نظریه رد حق جدایی‌طلبی به صورت مطلق ۲۹۰

فصل سوم: نظریه سکوت حقوق بین‌الملل

- گفتار اول: توضیح نظریه ۲۹۵
- ۱- فقدان قاعده خاص در ممنوعیت و یا پذیرش جدایی یک‌جانبه ۲۹۶
- ۱-۱: استثنای بر قاعده سکوت حقوق بین‌الملل در تشکیل دولت‌ها ۳۰۵
- ۱-۱-۱: تأسیس دولت جدید در نتیجه‌ی تجاوز خارجی ۳۰۷
- ۱-۱-۱-۱: مشروعیت کمک دولت‌های ثالث به حکومت مرکزی در سرکوب جدایی‌طلبان ۳۱۶
- ۱-۱-۲: تشکیل دولت جدید مبتنی بر نژادپرستی و آپارتاید ۳۲۰
- ۲- اعمال قاعده حفظ تمامیت ارضی در روابط میان دولت‌ها ۳۲۲
- ۳- وابسته نبودن تأسیس دولت جدید به رضایت دولت پیشین ۳۲۷
- ۴- فقدان ممنوعیت توسل به زور در رابطه میان حکومت مرکزی و شورشیان ۳۲۹
- ۵- اهمیت معیار اعمال قدرت موثر ۳۳۲
- گفتار دوم: نقد نظریه سکوت حقوق بین‌الملل ۳۳۶
- ۱- نقد ادعای فقدان قاعده منع‌کننده جدایی ۳۳۶
- ۲- نقد ادعای اعمال اصل تمامیت ارضی در روابط میان دولت‌ها ۳۳۸
- ۳- نقد ادعای عدم ممنوعیت توسل به زور در عرصه داخلی ۳۴۰

فصل چهارم: نظریه جدایی چاره‌ساز

- گفتار اول: توضیح نظریه ۳۴۳
- بند اول: جایگاه قانونی نظریه جدایی چاره‌ساز ۳۴۵
- ۱- نظریه علمای حقوق ۳۴۶
- ۲- رویه قضایی ۳۵۵
- ۲-۱: قضیه جزایر آلاند ۳۵۶

۲-۲: رای دیوان عالی کانادا در قضیه درخواست جدایی کبک از کانادا.....	۳۵۸
۲-۳: رویه کمیسیون آفریقایی حقوق بشر.....	۳۶۳
۲-۴: رویه کمیسیون آمریکایی حقوق بشر.....	۳۷۲
۲-۵: رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری.....	۳۷۳
بند دوم: آستانه مورد نیاز برای اعمال حق جدایی چاره‌ساز.....	۳۷۶
۲-۱: نقض گسترده حقوق اساسی بشر و اعمال تبعیض سازمان‌یافته و انکار حق تعیین سرنوشت داخلی.....	۳۷۹
۲-۱-۱: نظریه علمای حقوق و رویه مراجع قضایی.....	۳۷۹
۲-۱-۲: رویه‌ی دولت‌ها.....	۳۸۵
۲-۲: عدم امکان جبران و ترمیم خسارات گذشته و فقدان راه‌حل جایگزین جدایی.....	۳۸۹
۲-۲-۱: نظریه علمای حقوق و رویه مراجع قضایی.....	۳۹۰
۲-۲-۲: رویه دولت‌ها.....	۳۹۲
گفتار دوم: نقد نظریه.....	۳۹۴
ارزیابی و جمع‌بندی.....	۳۹۸
نتیجه‌گیری.....	۴۰۹

فهرست منابع

الف- منابع فارسی.....	۴۱۷
ب- منابع انگلیسی.....	۴۲۲

ضمائم

جدول شماره یک: سرزمین‌های غیرخودمختار و تحت قیمومت پیشین.....	۴۳۹
جدول شماره دو: سرزمین‌های تحت قیمومت سازمان ملل متحد.....	۴۴۵
جدول شماره سه: اسامی سرزمین‌های کنونی غیرخودمختار.....	۴۴۷
نمایه.....	۴۱۹

«حق تعیین سرنوشت»^۱، مفهومی سیاسی بود که به تدریج به عنوان تعهدی حقوقی به منشور ملل متحد و اسناد حقوق بشری وارد شد.^۲ این حق به تعبیر دیوان بین‌المللی دادگستری «یکی از اصول بنیادین نظام حقوق بین‌الملل معاصر است»^۳. کمیته‌ی حقوق بشر در تفسیر عام شماره ۱۲ خود در مورد اهمیت حق تعیین سرنوشت چنین اشعار می‌دارد:

«حق تعیین سرنوشت دارای اهمیت خاصی است زیرا تضمین و رعایت موثر حقوق فردی بشر و ترویج و تقویت آن به تحقق حق تعیین سرنوشت بستگی دارد. به همین دلیل است که دولت‌ها این حق را به عنوان یکی از حقوق موضوعه در ماده یک میثاقین و قبل از تمام دیگر حقوق درج نموده‌اند»^۴. تأکید کمیته بر این حق در پرتو این واقعیت توجیه می‌گردد که حق تعیین سرنوشت؛ شرط ضروری در برخورداری از دیگر حقوق بشری می‌باشد. «انسانها اگر تحت انقیاد باشند؛ در موقعیتی نخواهند بود که حقوق فردی آنان کاملاً مورد حمایت قرار گیرد»^۵.

حق تعیین سرنوشت، علی‌رغم اهمیتش، از اصولی است که مفهوم و محتوای دقیق آن به‌ویژه در حوزه غیر استعماری واضح و روشن نیست و از ابهام و عدم قطعیت رنج می‌برد. البته این فقدان قطعیت تنها منحصر به حق تعیین سرنوشت نیست و در خصوص برخی قواعد دیگر حقوق بین‌الملل نیز وجود دارد. اصولاً یکی از ویژگی‌های قواعد حقوق بین‌الملل، تغییر در مفهوم و محتوای آن در طول زمان است.^۶ مفهوم حق تعیین سرنوشت

1- The Right to Self-determination

2- Hurst Hannum, "The Right to Self-Determination in the Twenty-First Century", *Washington and Lee Law Review*, vol: 55, Issue: 3, 1998, pp. 774-775.

3- Case Concerning East Timor (Portugal v Australia) Merits, Judgment, ICJ Reports 1995, para. 29.

4- General Comment No. 12: The Right to self-determination of peoples (Art.1) : 13/03/84., para. 1

5 - Robert McCorquodale, "Self-Determination: A Human Rights Approach", *International and Comparative Law Quarterly*, vol: 43, no. 4, 1994, p. 872.

6- Bruno Simma and Andreas L. Paulus, "The Responsibility of Individuals for Human Rights Abuses in Internal Conflicts: A Positivist View", *American Journal of International Law*, vol: 93, no. 2, 1999, pp. 307-316.

در طول زمان، در مسیر تأمین مطالبات جوامع انسانی متکامل شده و با نیازهای به‌روز انسانها، سازگار شده است. دولت‌ها گاهی این مفهوم حقوقی را به صورتی مضیق و محدود، تفسیر کرده‌اند تا تأمین کامل این حق، منافع سیاسی آنها را با خطر مواجه نسازد. می‌دانیم که بازیگران اصلی حقوق بین‌الملل که نقش اساسی و بی‌بدیل در وضع، گسترش و تحول قواعد آن دارند، دولت‌ها هستند. با وجود آنکه ایجاد بسیاری از دولت‌ها پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم و خصوصاً در دوران استعمارزدایی بر اساس اصل «حق تعیین سرنوشت»، صورت پذیرفته است. لیکن همین کشورهای تازه استقلال یافته نیز نقش غیر قابل انکاری در عدم اجرای این اصل در تمامی حوزه‌ها و مصادیق آن را دارند. مواضع متناقض و مبهم به هنگام انعقاد معاهدات، چه در روابط دو یا چند جانبه و چه در صحن سازمان‌های بین‌المللی، هم‌چنین عملکرد دوگانه‌ی دولت‌ها در عرصه اقدام عملی موجب شده است تا مفهوم دقیق این اصل در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد. بر همین اساس است که حق تعیین سرنوشت در هیچ معاهده و قطعنامه‌ی بین‌المللی تعریف نشده است. به نظر می‌رسد که دولت‌ها عموماً علاقمند هستند تا نوعی ابهام در این مفهوم وجود داشته باشد تا نتوان با تمسک به این مفهوم، منافع مهم آنها را در حمله تمامیت ارضی کشور و ساختار سیاسی داخلی را به خطر انداخت.¹

حق تعیین سرنوشت، مفهومی است که می‌تواند پیامدهای متنوع و بعضاً متناقض برای جامعه‌ی انسانی داشته باشد. به این معنا که از یکسو می‌تواند با تحقق آرزوها و آمال مشروع گروه‌های مختلف بشری، به ایجاد و تحکیم فضای صلح و آرامش در جامعه جهانی کمک کند؛ اما از سوی دیگر، می‌تواند با تحریک هویت‌خواهی توسعه‌طلبانه، به جنگ و کشمکش میان گروه‌های مختلف بیانجامد. مثلاً قابل توجه است که ماده‌ی یک برنامه‌ی سیاسی ۲۵ ماده‌ای هیتلر، از حق تعیین سرنوشت به عنوان مبنای توسعه‌طلبی آلمان

1- Matthew Saul, "The Normative Status of Self-Determination in International Law: A Formula for Uncertainty in the Scope and Content of the Right?", *Human Rights Law Review*, vol:11: no. 4, 2011, p. 612

نازی نام می‌برد: «ما خواهان اتحاد تمامی آلمانی‌تبارها بر اساس حق تعیین سرنوشت مردم، در کشور آلمان بزرگ هستیم»^۱.

از این منظر «حق تعیین سرنوشت» از موضوعاتی است که با مطالبه‌ی آن می‌توان به برخی تناقضات اصولی و اساسی در منظومه‌ی حقوق بین‌الملل پی برد. تناقضاتی که منشأ آن را باید در تأثیر غیر قابل انکار سیاست در حقوق بین‌الملل دانست. وجود ابهام در این اصل به گونه‌ای است که شاید هرگز نتوان مفهومی واحد و قطعی را از آن استنباط نمود. در نتیجه گروهی «حق تعیین سرنوشت» را به مفهومی که خود برگزیده، تصور کرده و از ظن خود، با آن همراه شده‌اند، و این اصل را بر اساس انگیزه‌ی خاص خود در نظام حقوق بین‌الملل تعریف کرده‌اند. دسته‌ای دیگر این حق را دارای طیفی از تجلیات مختلف می‌پندارند و بسته به هر مورد و قضیه‌ای، یکی از رهیافت‌ها را تجویز می‌کنند. به نظر می‌رسد تعریف اولیه این باشد که حق تعیین سرنوشت عبارت است از: «حق مردم برای تعیین وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود»^۲. این تعریف تقریباً در کلیه‌ی اسناد معاهدات مربوط به «حق تعیین سرنوشت» آمده است.

اما هنگامی که می‌خواهیم وارد ماهیت هر کدام از کلمات تعریف شویم، اختلافات بروز و ظهور می‌کند. یکی از دلایل مهم این ابهام و عدم قطعیت، به اجرای آن در زمینه‌های متفاوت و بعضاً متعارض مربوط می‌شود. از جمله زمینه‌های اجرای حق تعیین سرنوشت، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- اعمال این حق در حوزه‌های مختلف زندگی خصوصی اشخاص: به این معنا که افراد آزاد باشند بدون دخالت دولت و دیگر افراد جامعه، علایق زندگی، آمال و آرزوهای خود را در حوزه‌ی خصوصی، پیگیری و تعقیب نمایند. در این مفهوم، انسانها از حقوقی

1 - Cécile Vandewoude, "The Rise of Self-Determination Versus the Rise of Democracy", *Goettingen Journal of International Law*, vol: 2, Issue: 3, 2010, p. 985.

2- The right of people to determine it's own political, social, economic and cultural situation.

مانند حق رفت و آمد و حق بر حفظ حریم خصوصی و... برخوردارند و دولت‌ها بدون دلایل موجهه، نباید محدودیتی بر اعمال این حقوق وارد نمایند.

۲- مشارکت آزادانه در اداره‌ی امور عمومی و تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور: در این مفهوم، حق تعیین سرنوشت با حق افراد به مشارکت آزاد در اداره امور جامعه پیوند دارد و کلیه ساکنان یک کشور به صوت مساوی از آن برخوردارند و حقی گروهی است که به تمامی ساکنان آن کشور، تعلق دارد.

۳- حق تعیین سرنوشت به معنای حق جمعی متعلق به یک گروه اقلیت قومی، زبانی یا مذهبی که در کشوری خاص سکونت دارند تا امور فرهنگی و مذهبی خود را به شیوه‌های مختلف از جمله از طریق خودگردانی فرهنگی یا سرزمینی اداره کنند.

۴- حق مردم به تغییر نظام مستبد: در این مفهوم، حق تعیین سرنوشت با حق افراد جامعه برای تغییر نظامهای مستبد و دیکتاتوری و ایجاد نظامی مردمی و آزاد از طریق انقلاب ارتباط پیدا می‌کند.

۵- حق مردم یک کشور به آنکه در اداره‌ی امور کشور خود، مستقل باشند و خود آنها سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین نمایند و دول خارجی از مداخله در امور داخلی آنها خودداری کنند.

۶- حق مردم سرزمین‌های مستعمره به تحصیل استقلال: استعمار سرزمین‌ها در قاره‌ی آمریکا، آفریقا و حتی آسیا باعث شد تا از حق تعیین سرنوشت به عنوان شعار و آرمان مبارزه با استعمارگران و اخراج آنها از سرزمین‌های مستعمره و تحصیل استقلال نام برده شود. این وجه از حق تعیین سرنوشت، به استقلال مستعمرات از دول استعمارگری مربوط می‌شود که در آن سوی اقیانوسها و آبهای آزاد قرار داشتند.

۷- بسیاری از ملیت‌ها نیز خواهان جدایی از کشورها و یا امپراتوریهای بودند که آنها را در زیر یوغ تسلط و سلطه‌ی خود قرار داده بودند. در این ارتباط می‌توان به استقلال ملل بالکان و یا اعراب از زیر سلطه امپراتوری عثمانی و یا ملل اروپایی از سلطه‌ی امپراتوری

اتریش مجارستان در قرون نوزدهم و اوایل قرن بیستم اشاره کرد. این گروه‌ها نیز از حق تعیین سرنوشت به عنوان مبنای مطالبات خود، استفاده می‌کردند.

۸- در موج اخیر ناسیونالیسم قومی در جهان نیز شاهد تلاش برخی گروه‌های قومی و اقلیت برای جدایی از دولت‌های فعلی و کسب استقلال با استفاده از مفهوم حق تعیین سرنوشت هستیم.

در کتاب حاضر، حق تعیین سرنوشت در زمینه‌ی اجتماعی و نه فردی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. حق افراد به تعقیب علایق خود در حوزه زندگی خصوصی، بدون دخالت افراد دیگر و یا دخالت ناروای دیگر؛ در حوزه‌های مختلف حقوق بشری مانند حق بر حفظ حریم خصوصی، آزادی بیان، آزادی مذهب و ... مربوط می‌شود که هر کدام از آن حقوق بشری، نیازمند بررسی مجزایی است. به عبارت دیگر، در این کتاب، مفهوم جمعی حق تعیین سرنوشت که در ماده‌ی یک میثاق حقوق مدنی و سیاسی به عنوان حق مستقل از آن نام برده شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. حق تعیین سرنوشت در این مفهوم خاص، دارای دامنه‌ی اعمال در حوزه اجتماعی است و به بهره‌مندی از این حق در پیوند با دیگر افراد جامعه پیوند دارد. از این روست که گاهی در توصیف حق تعیین سرنوشت، کلمه اضافی «مردم» در زبان انگلیسی به آن اضافه گردیده و با عنوان «حق تعیین سرنوشت مردم» از آن نام برده شده است. به صورت مشخص، کتاب حاضر (از جمله دفتر اول و دوم)، زمینه‌های اجرای حق تعیین سرنوشت در بندهای شماره ۲ تا ۸ را پوشش می‌دهد. این اصل، در لباس قواعد متفاوتی برای هر کدام از گروه‌ها و افراد مندرج در بندهای فوق الذکر، جلوه‌گر می‌شود. به عبارت دیگر، حق تعیین سرنوشت، حق است که به فرد فرد انسان‌ها تعلق دارد، اما نسبت به هر گروهی می‌تواند در جلوه و بُعدی متفاوت ظاهر شود.

لازم به توضیح است که اصل حق تعیین سرنوشت نه تنها در حوزه‌های مختلف نظام حقوق بین‌الملل بلکه در زمینه‌ی فلسفه سیاسی، روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی نیز مورد

بحث است. انگیزه‌ی بسیاری از تحرکات اجتماعی، انقلابات، شورش‌ها و مخاصمات مسلحانه داخلی و بین‌المللی، تمسک آشکار و پنهان به این حق بوده است. در واقع قابل انکار نیست که حق تعیین سرنوشت تنها بار حقوقی صرف ندارد. بلکه هدف و آرزوی سیاسی مردم در اقصی نقاط جهان بوده است. از این روست که حق تعیین سرنوشت را از مهم‌ترین نیروهای محرک و پیشرو در جامعه بین‌المللی نوین دانسته‌اند.¹

ابعاد حساس و پیچیده این مفهوم باعث شده است تا مفهوم، دامنه و حدود و ثغور حق تعیین سرنوشت همچنان در نظام نوین حقوق بین‌الملل، مبهم و نامتعیین باشد، تا آنجا که موضوعات بسیار کمی وجود دارند که همچون «تعیین سرنوشت» بحث برانگیز و مناقشه‌بردار باشند. ابهام در مفهوم، محتوا و ارتباط آن با دیگر اصول اساسی حقوق بین‌الملل همچون اصل منع مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، اصل حاکمیت کشورها و اصل حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها؛ فهم دقیق اصل تعیین سرنوشت را در حقوق بین‌الملل دچار مشکل کرده است. در واقع، علت اصلی ابهام و اغتشاش مفهومی حق تعیین سرنوشت در کتب و مقالات مختلفی که به این موضوع پرداخته‌اند را می‌بایست در همین عدم تفکیک افراد و گروه‌های متعلق به این حق در گروه‌های ذکر شده دانست.

با نگاهی اجمالی به زمینه‌های استناد به حق تعیین سرنوشت که بدان‌ها اشاره شد، می‌توان دریافت که تعیین محتوا و مفهوم حق تعیین سرنوشت در هر کدام از آن زمینه‌ها، تا چه میزان سخت و صعب است. با وجود این، می‌توان به این واقعیت اذعان نمود که تمامی زمینه‌های فوق‌الذکر، مظاهر یک چیز بیش نیستند و آن، آزادی انسان در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خود و جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند.

حق تعیین سرنوشت، بیان قرائتی جمعی از مفهوم آزادی است. آزادی هر جامعه در تصمیم‌گیری‌های مربوط به خود، به این معناست که سیاست داخلی و خارجی آن دولت از

1- Antonio Cassese, *Self-determination of Peoples a Legal Reappraisal*, Cambridge University Press, 1995, p. 1.

سوی دیگر دولت‌ها دیکته نشود و «امر و نهی قدرتهای خارجی در اتخاذ تدابیر آن موثر نیافتد و این همان مفهومی است که از استقلال دولت‌ها مدنظر داریم»^۱. حق تعیین سرنوشت در مفهوم خارجی آن با این معنا سازگاری دارد که قاعده منع مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها، حافظ این استقلال و وجه خارجی حق تعیین سرنوشت خارجی هر جامعه‌ای است. بنابراین آزادی از سلطه‌ی خارجی و حق دستیابی به استقلال، وجه اول حق تعیین سرنوشت است که از آن با عنوان «حق تعیین سرنوشت خارجی» یاد می‌کنیم.

آزادی یکایک افراد جامعه و یا مردمانی که جمعیت آن کشور و یا جامعه را تشکیل می‌دهند، وجه دوم حق بر آزادی و تعیین سرنوشت است. این مفهوم از آزادی، ناظر به تامین حقوق سیاسی و مدنی برای یکایک افراد جامعه می‌باشد که به آن، حق تعیین سرنوشت داخلی نیز می‌توان اطلاق نمود. فیلسوف بزرگ معاصر، کارل یاسپرس، اولی را آزادی بیرونی و دومی را آزادی درونی دولت می‌نامد.^۲ در این کتاب، آزادی بیرونی به معنای حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خارجی؛ و آزادی درونی، بازتاب حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت داخلی است.

در خصوص «حق تعیین سرنوشت»، نویسندگان مختلفی به زبان انگلیسی کتب و مقالات زیادی نوشته‌اند. آنتونیو کاسسه، اموزیک، نیرمال و ماسگریو از جمله حقوقدانان خارجی هستند که با موضوع حق تعیین سرنوشت، کتاب نوشته‌اند. در زبان فارسی نیز مقالات خوبی در حوزه حق تعیین سرنوشت نوشته شده است. تفاوت کتاب حاضر با کتب مذکور در آن است که اولاً کتابهای مذکور قبل از سال ۲۰۰۰ نوشته شده است و رویه قضایی اخیر بین‌المللی در آنها مشاهده نمی‌شود ثانیاً در آن کتابها به جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت، توجه کمتری شده است. اما جلد دوم این کتاب به موضوع حق تعیین سرنوشت داخلی اختصاص یافته است.

۱- محمد علی موحد، در هوای حق و عدالت، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳.

۲- همان

سوال اساسی جلد اول این کتاب آن است که حق تعیین سرنوشت از چه زمانی و با گذشت چه فرایندی از آرمانی سیاسی به قاعده الزام آور حقوقی تبدیل شده است؟ همچنین به این سوال مهم پاسخ خواهیم داد که جایگاه حق تعیین سرنوشت در دو حوزه متفاوت استعماری و غیراستعماری چیست؟ آیا همانگونه که مردم ساکن در مستعمرات از حق استقلال و تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت استعماری برخوردار هستند، همین حق برای جوامع فروملی در وضعیت غیراستعماری نیز وجود دارد یا خیر؟

مفروض نویسنده آن است که عملکرد مجمع عمومی و دیگر ارکان اصلی سازمان ملل متحد، نقشی اساسی در تبدیل آرمان سیاسی حق تعیین سرنوشت به هنجاری الزام آور و حتی آمره در نظام حقوق بین الملل داشته است.

همچنین نویسنده معتقد است که در خصوص اجرای حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیراستعماری باید به این واقعیت مهم توجه کرد که دولتها بر ضرورت حفظ تمامیت ارضی و مرزهای کنونی حساسیت دارند و از جدایی و تجزیه کشورها حمایت نمی کنند. با وجود این، به نظر میرسد که نظریه جدایی چاره ساز با رعایت شرایط شکلی و ماهوی آن در حال تبدیل شدن به قاعده قابل اعمال در تعیین حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیراستعماری است. استقبال از این نظریه در رویه برخی مراجع قضایی بیش از دیگر نظریاتی است که در این کتاب به توضیح آنها پرداخته ایم.

مباحث این کتاب در دو دفتر (و در دو جلد) ارائه خواهد شد. در این دفتر (دفتر اول) به جنبه‌ی خارجی حق تعیین سرنوشت می پردازیم؛ زیرا از نظر تاریخی، ملیت های مختلف بالکان برای خروج از سلطه امپراتوری عثمانی و یا ملل اروپایی برای جدایی از تسلط امپراتوری اتریش-مجارستان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به این حق استناد می کردند. همچنین مبنای بهره‌مندی ملل آمریکای لاتین در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم و ملل آفریقایی در نیمه دوم قرن بیستم از حق استقلال به حق تعیین سرنوشت مربوط می شد.

بنابراین جنبه‌ی بیرونی حق تعیین سرنوشت، زودتر از وجه درونی این حق، وارد نظام موضوعه‌ی حقوق بین‌الملل شد.

در دفتر دوم، حق تعیین سرنوشت داخلی، یعنی حق مشارکت آزادانه در اداره‌ی امور عمومی کشور توسط افراد و نیز گروه‌های مختلف تشکیل دهنده‌ی یک کشور، مورد بررسی قرار می‌گیرد. حق تعیین سرنوشت داخلی، بسته به اینکه زمینه‌ی اجرای این حق در جوامع متجانس بوده و یا به جوامع نامتجانس قومی و فرهنگی مربوط شود، نیز متفاوت است و هر یک از جوامع فوق‌الذکر، نیازمند اعمال شیوه‌های متفاوتی از اعمال این حق هستند. بنابراین بحث‌های مربوطه نیز در دفتر دوم، به صورت مجزا ارائه خواهد شد.

www.ketab.ir